سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 26

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) [1]

مطالب به مقدار لزوم راجع به غیبت حضرت بقيّةالله7 و حکمت و مصلحتش و فوائد وجودی ایشان گفته شد و کافی است. فعلاً باید به یکی دیگر از شبهاتی که فیالجمله مورد نظر است، و بعضی از جوان‌های ضعیف را ممکن است مشکوك کند، متعرّض شد. و لو به طرزی که ما بیان کردیم اگر زمین و آسمان از شبهه پر شود، در وجود ما نسبت به وجود مسعود حضرت بقيّةالله7 هیچ تأثیری نمىكند.

شبهه دیگری که اسباب ضعف ایمان بعضی از افراد سست عنصر مىشود، این است که: هر چیزی در عالم يك قانون و قاعده دارد. سنّ و عمر و ماندن بشر در دنیا، يك قواعد و قوانین عادی دارد، که نوعاً مردم دنیا روی آن قواعد زندگی مىكنند. بر فرض هم اگر مقدار عمر آنها از این قانون و قاعده تخطّی کند، يك مقدار اندکی است، نه به این طور که از حدّ خارج است. مزاج عنصری بشر چون مرکّب از اضداد است، چون مرکّب از بسائط است «وَ كلُّ مُركّبٍ يَنْحلّ» هر مرکّبی منحلّ به بسیط خودش مىگردد، و چون ترکیب از اضداد است و قسری و جبری است «وَالقَسْرُ لايَدُوم»، این مزاج عنصری به هم مىخورد. مسلّماً نوع مزاج‌هایی که ما از بشر در دنیا مىبینیم که استقامت به خرج مىدهند و در مقابل عوامل کون و فساد ثابت می‌ماند، 60 سال، 70 سال، 100 سال یا 120 سال است. در دوره قدیم مىگفتند: الهی به صد و بیست سال عمر طبیعی برسی. چند سال قبل ما بالای منبر گفتیم: «الهی صد و بیست سال عمر طبیعی کنی!» گفت: آقای حاج شیخ؛ خدا مىدهد تو

چرا بخل مىكنى؟! مگر سيّد اصفهانى كه صد و هشتاد سال عمر دارد را نشنيده‌اى؟! خدا 180 سالش را هم داده است! من گفتم خدا 300 سال عمر طبيعى بدهد. ديدم خندان شد.

به هر حال، تازه 120 سال و 150 سال يك ميزانى دارد. آن وقت يك بشرى كه در اين قالب و در اين تركيب مزاج عنصرى است، 1126 سال عمر كند! اين حرف‌ها چيست كه مىزنى؟! حرفى بزن كه عقل باور كند! مگر پيغمبر نفرموده است: «أَكْثَرُ أَعْمارِ أُمَّتي ما بَيْنَ السَّبْعينَ وَ السِّتِّينَ.» [2] بيشتر عمر امّت من بين 60 و 70 است. لذا اين عشره را «عشره مَيْشومة» مى‌گويند، بد يُمن است. اغلب بين 60 و 70 از بين مى‌روند. اگر كسى از اين عشره در رفت، قدرى اميدوار باشد كه ده بيست سال ديگر عمر مى‌كند. به هر حال پيغمبر مى‌فرمايد: اكثر عمر امّت من بين 60 و 70 سال است. خودش در سنّ 63 سالگى رحلت فرمود؛ وصيّ او در سنّ 63 سالگى درگذشت. چطور مى‌شود كسى هزار سال عمر كند؟ از همه بالاتر كه شما آشيخ‌ها مى‌گوييد بعد از 1127 سال اگر امسال ظاهر شد، به صورت جوان مى‌آيد. چون جز خدا كسى از آمدن امام زمان7 اطّلاع ندارد؛ حتّى خود آن بزرگوار هم خبر ندارد. به حرف‌هاى جَفرى‌ها و مكاشفه‌ها گوش ندهيد. اغلب اين‌ها يا حُقّه‌بازى گوينده است، يا سادگى گوينده. هيچ كس جز خدا، خبر از وقت ظهور امام زمان7 ندارد. هيچ علامت و نشانه‌اى ندارد. نه رمل، نه جفر، نه مكاشفه، نه خَلع بدن، از هيچ راهى نمى‌توانيم به وقت ظهور پى ببريم. پس ممكن است حضرت هزار سال ديگر بيايد. حال شما مى‌گوئيد وقتى اين آقا تشريف بياورند، ولو بعد از 2000 سال به صورت جوان 40 ساله متوافق الأندام مى‌آيند. يعنى دو هزار سال عمر كند و وقتى بيايد صورتش سرخ و سفيد، پوست بدنش تر و تازه، موهاى محاسنش سياه و برّاق، موى سر مشكين برّاق، فقط در گونه‌اش مختصر زردى به واسطه شب‌زنده‌دارى‌هايش وجود دارد. دو هزار سال عمر كند و اين طور جوانِ يَل و سر حال باشد؟! ما كه باور نمى‌كنيم. اين خلاصه شبهه‌اى است كه راجع به موجوديّت حضرت بقيّةالله ارواحنافداه در دل‌هاى بعضى ضعفا مى‌آيد.

در اينجا جواب‌هاى متعدّدى داده شده است. در ابتدا يك مطلب را براى ورود در اصل قضايا بگويم. ابوعلى سينا در اشارات مى‌گويد:

«كُلَّما قَرَعَ سَمْعُكَ مِنَ الغَرائِبِ فَذَرْهُ في بُقْعَةِ الْإِمْكانِ ما لَمْ يَزُدْكَ عَنْهُ قائِمَةُ الْبُرهانِ.»

هر امر عجيب و غريبى را شنيدى، فورى نگو محال است. آن را در خانه امكان بگذار و بگو ممكن است. مگر برهانى بر بطلانش قائم شود؛ آن هم برهان عقلى منطقى دو آتشه سه آتشه، نه

موهوماتبافی به اسم برهان. چون برهان هم اخيراً مثل دعوای اجماع سنّي‌ها شده است. (كشكی شده است!) لذا تا برهان عقلی كه عقلای عالم با منطق صحيح بپذيرند، بر بطلانش قائم نشده، بگو ممكن است.

يكی از امور غريبه همين است كه يك موجود عنصری برخوردار از مزاج بشری، 2000 سال بماند. اين به نظر عجيب مي‌آيد. تا غريب و عجيب به نظرت آمد، نگو محال است. چرا؟ زيرا دليل عقلی بر ممتنع بودن اين امر، قائم نشده است. البتّه عقل مي‌گويد: «كُلُّ مُركّبٍ يَنْحَلّ» (هر مركّبی منحل مي‌شود.) ما هم اين سخن را قبول داريم. چون تركيب از بسائط است، و اجتماع بسائط بر خلاف طبع اوّليّه است؛ و به قسر است؛ و قسر دوام ندارد. سنگ را كه شما به هوا پرتاب مي‌كنيد، اين حركت بر خلاف طبيعت است، و قسری است؛ لذا دوام پيدا نمي‌كند، و زود به زمين برمي‌گردد. مشك پربادی را اگر زير آب كنيد، چون رفتن هوا به زير آب بر خلاف طبع هواست، اين قسری است؛ و قسر دوام پيدا نمي‌كند. لذا به محض اين كه دست را از روی آن برداريد، و قاسر برطرف شود، مشك آب بالا مي‌آيد. قبول داريم كه «القسرُ لايَدُوم.» قسر و حركت قسری دوام ندارد. تركيب در بسائط، قسری است. چون تركيب قسری است، جمع بين چهار طبيعت متّضاد (يعنی حرارت، رطوبت، يبوست و برودت) قسری است. قوّه قاسره كه از بين رفت، اين تركيب به تجزيه مبدّل مي‌شود. اين سخن را قبول داريم. امّا چه زمانی منحلّ مي‌شود؟ سر ده سالگی؟! سر صد سالگی؟! سر هزار سالگی؟! اين را عقل نمي‌تواند بگويد. ممكن است يك مركّبی ده هزار سال بماند، چون مزاج در نزديكترين نقطه اعتدال است، مثل طلا بنا بر قول قدما. لذا قابليّتش برای دوام زياد است. طلا تا 10 هزار سال و 15 هزار سال مي‌ماند. امّا بر خلاف آن، مس اگر دو سال زير خاك قرار گيرد، زنگار مي‌بندد. و يا اگر آهن را زير خاك قرار دهيم، وقتی برداريم نصف آن زنگار آهن شده است. امّا طلا هزار سال اگر زير زمين بماند هيچ طور نمي‌شود. ممكن است تفرّق اجزائی پيدا كند، امّا تا آن را برداريد و در بوته زرگری بريزيد و بدميد، طلا است. اين مزاج، تركيبی است؛ و لو متجدّدين گفته‌اند كه طلا عنصر بسيط است. امّا قدما گفته‌اند طلا مركّب از چهار طبع مخالف سركش است؛ امّا چون نزديك به اعتدال است، اين قدر عمر مي‌كند. عقل به ما مي‌گويد: هر طبيعتی كه مشكّك شد، هر حقيقتی كه دارای مراتب شد، آن طبيعت را در يك حدّ معيّن نمي‌توان متوقّف كرد.

مثلاً نور طبيعتی است مشكّكِ متفاوت. يك نور، نور مهتابی است. يك نور، نور چراغ است. يك نور، نور چراغ‌های توری است. يك نور، نور لامپ‌های نفتی است. يك نور، نور چراغ موشي‌های قديم است. يك نور، نور سيخ كبريت است، كه بزنی آتش بگيرد. يك نور، نور ماه است. يك نور،

نور ستاره زهره است. يك نور، نور خورشيد است. اينها درجات انوار است. چون اين طبيعت مشكّك است و صاحب مراتب است، عقل مىگويد ما نمىتوانيم براى نور در دو طرف زيادى و نقيصه، يك حدّى قائل شويم. اين يك قانون علمى است. هر مرتبهاى از مراتبِ نور شديد را كه بگيريد، عقل مىگويد ممكن است كه يك نورى از آن شديدتر باشد، و ما نديده باشيم. «عَدَمُ الْوِجدانِ لايَدُلُّ عِلى عَدَمِ الوُجوُدِ» بعضى انوار را اگر ببينيد، همين آفتاب به نظر شما يك چراغ موشى مىآيد. اگر نور اسم «يا سُبُّوحُ يا قُدّوُسُ» را در حال تجريد و انخلاع ببينيد، مىبينيد آفتاب ما پيش آن نور، نور يك چراغ موشى بيشتر نيست. پس هر درجهايى از مراتب شديده نور را كه ديديم، نمىتوانيم بگوييم فوق آن نورانيّت ديگرى نيست. در طرف ضعفش هم نمىتوانيم بگوييم از شعله كبريت ضعيفتر نورى نيست. زيرا ممكن است وجود داشته باشد.

در حرارت هم همين طور است. در حركت هم همين طور است. در تمام طبايعى كه مشكّك است و داراى مراتب است، اين حكم جارى است. يكى از طبايع مشكّكه طبيعت، «تركيب» است. تركيب، مختلف است. يك تركيب مستحكمى است كه قابل بقاى هزار ساله است. الآن روى موازين هندسى خودشان ساختمانى بنا مىكنند، و مىگويند اين ساختمان سه هزار سال مىماند؛ و راست مىگويند. چون مصالحش قرص و محكم است. همهاش سيمان است. اگر سيمان را با آهن مسلّح كنند، و بالا بياورند، اين ساختمان قابل بقاء براى دو هزار سال مىشود. امّا پايهاى كه از خشت خام است، و ملاطش هم گِلِ نارس باشد، قابل بقاء نيست. خلاصه وقتى مصالح مستحكم شد، اين مركّب بيشتر باقى مىماند. اگر شما خانهاى از گل و خشت خام بسازيد، خاصّه كه اصول معماريش درست نباشد، اين خانه ده سال بيشتر دوام نمىآورد؛ و با چهار نوبت برف از بين مىرود. امّا اگر عمارت را طبق هندسه و معمارى امروز دنيا، بتن آرمه (سيمانِ مسلّح) ساختيد، مسلّماً هزار سال باقى مىماند. هر دو هم مركّب هستند؛ اين مركّب، مصالحش محكم است، و اين ديگرى سست است.

مصالح بناى خانه وجود امام عصر7 به نسبت مصالح وجودى خانه ما، همين است. او فسفورهاى استخوانش بسيار محكم است. چهارده پشت مالش يافته است. مزاج آن حضرت قوى اندر قوى شده است. از مزاج حضرت ابوطالب7 شروع كن. يك مقدار مزاجِ على7 وراثت از ابوطالب7 است. آن وقت اين مزاج، 14 پشت در قرع و انبيقها جوهركشى شده است. اين پشتِ چهاردهمى «نقاوه» آنهاست. مىشود گفت به نقطه اعتدال رسيده است. درست است كه «كُلُّ مُركّبٍ يَنْحَلّ» ولى مركّبات در تركيب مختلف هستند. وقتى مختلف شدند، نمىشود اينها را در يك سر حدّ خاصّى نگاه داشت.

ما گیاهان یك روزه داریم. صبح به عمل مى‌آیند، غروب از بین مى‌روند. تمام دوران ترکیب در مدّت 12 ساعت به تجزیه مبّدل مى‌شود. مرکّبات گیاهی داریم که یك ماه بقاء دارند. مرکّبات نباتی داریم که 6 ماه بقاء دارند؛ مثل گندم و جو. مرکّبات نباتی هم داریم چهار هزار سال مى‌ماند. الآن درخت‌های کهن در بعضی جزایر آمریکا هست که روی نشانه‌هایی عمرش را بدست آوردهاند، که 4 هزار سال عمر کرده است. همانطوری که در پیشانی شما و خطوط آن، نشانه عمرتان است، همین طور نباتات و حیوانات هم نشانه‌هایی از عمرشان را دارند. مثلاً در گاوها نشانه عمرشان در شاخ آنهاست. هر ده سال، یك بند پیدا مى‌شود. در درخت هم همین طور است. از بند بندهایی که در درخت پیدا شده، و رخنه‌هایی که در تنه پیدا شده، مى‌فهمند چند سال عمر کرده است. یك چناری در مشهد بود که آن را کندند؛ 800 سال عمر کرده بود. یك چناری است الآن مقابل بیمارستانِ آنجا که 400 سال عمر آن است. خلاصه مرکّبات نباتی هم عمرشان مختلف است.

مرکّب حیوانی داریم که عمرش یك شبانه روز است. مرکّب حیوانی داریم که عمرش یك ماه است. مرکّب حیوانی داریم که عمرش هزار سال و ده هزار سال است. این پشّه‌هایی که پیدا مى‌شود (غُثاء) (غُثاءً أَحْوی) نوعاً عمر اینها یك شبانه روز بیشتر نیست. این یك مرکّب حیوانی است. یك مرکّب حیوانی دیگر داریم که عمرش از هزار مى‌گذرد. همین کلاغ‌های کوچولو -غراب اسود صغیر- تا هزار سال عمر مى‌کنند. نشانه هم دارند. از نوك‌هاشان معلوم مى‌شود. دمیری در کتاب «حیوة الحیوان» مى‌نویسد غراب أسود (که به زاغ تعبیر مى‌کنند)، آن کوچك‌هایش زیتون مى‌خورند، و زیتون خیلی قوی است. تا هزار سال عمر مى‌کنند. نَسْر [3] 80 تا 100 سال عمر مى‌کند. کرگدن تا 400-500 سال عمر مى‌کند. دمیری در «حیوة الحیوان» ذیل ماده «عقاب» مى‌نویسد: عقاب پرنده عجیبی است. صبح در کربلا غذا مى‌خورد؛ شب به یمن مى‌رود. این قدر سرعت دارد. دوازده ساعته سیصد فرسخ راه مى‌رود و عمرش زیاد است. مى‌نویسد عقاب 80 سال تا 90 سال عمر مى‌کند؛ بعد پیر مى‌شود. چشم‌هایش از سو مى‌افتد. آن پرش‌های عجیب را ندارد. آی بچه‌های خوبی دارد. واقعاً بچه خوب، قیمت ندارد. بچّه‌های این حیوان خیلی بچه‌های نجیب و حقوق پدر نگهدار هستند. وقتی مى‌بینند باباشان از کار افتاده، می‌خواهند بابا را داماد کنند، حرکت مى‌کنند. عقاب را برمى‌دارند و مى‌برند در سر یکی از کوه‌های هند. آنجا چشمه آبی است که به همین جهت به «عین عقاب» معروف است. او را به آنجا مى‌برند، و او را در چشمه آب می‌اندازند. قدری دست و پا مى‌زنند. بعد او را برمى‌دارند و در مقابل آفتاب مى‌گذارند. چه تیزابی است در آن آب! به محض این که آفتاب به او مى‌خورد، تمام پرهایش مى‌ریزد، و دو مرتبه او را در آب مى‌اندازند. باز او را از آب بیرون

مىكشند. روز اوّل، روز دوم، از روز سوم شروع به روييدن پر تازه مىكند. مثل كسى كه دندان‌هايش كشيده شود بعد دندان تازه‌اى برويد. مثل مار كه وقتى پير مىشود، نمىتواند خاك بخورد، روزه مىگيرد. شايد 30 تا 40 روز روزه مىگيرد. در اين گرسنگى كه مىكشد، پوست‌هاى او مىريزد، بعد پوست تازه براى او مىرويد. پوست براى مار حالت دندان براى ما و بال براى عقاب را دارد. منشأ جوانى است. اين حيوان بال درمىآورد و مثل شيرى جلو مىافتد، و بچّه‌ها به دنبال او. به خاطر تجديد پرى كه پيدا مىكند، عمر عقاب زياد مىشود. حالا اين چنين آبهايى هست؟! در اطراف اردبيل چشمهاى است، البتّه بسيار هم بد معبر است. عبور و مرورش بسيار دشوار است. دوازده سال قبل ده روزى براى گردش به اردبيل رفتم. در 6-5 فرسخى اردبيل چشمهاى است بد معبر، كه ناقلين آن حدود به حدّ تواتر نقل مىكردند بيماران يَرَقانى (كسانى كه يرقان دارند رنگشان مثل زعفران زرد مى‌شود) مىروند در آب و غوطه مىخورند، و بدنشان مثل نقره سفيد مىشود و زردىها روى آب مىايستد. ما از اين ذخائر خيلى داريم. يك چنين چشمهاى هست كه بدن را مثل نقره خام مىكند. آن وقت سرچشمهاى هم هست كه وقتى عقاب در آن مىرود و بيرون مىآيد، پرهاى كثيف را دور مىريزد، و گوشت را يك ضدّ عفونى مىكند؛ براى اين كه پرهاى عقاب مجدداً از پيازهها در بيايد و قوى شود.

به هر حالت از اينجا شما امكان اين مطلب را بدهيد كه در آب‌ها یک آبى باشد كه راستى اگر كسى آن آب را بخورد، حياتش دائمى شود يا اقلاً حياتش زياد و طولانى شود. در اين آب یک خاصيّتى باشد كه جهازات بدن را به طورى مجهّز كند كه بتواند مدّت دوهزار سال غذا را به هضم ببرد.

بنده رفتم اردبيل. آقائى مرا به نهار دعوت كرد. رفيق مكّه ما بود. رفتيم و نشستيم؛ من بودم و او. ديدم يك سفرهاى انداخته است كه به قدر خوراك ده دوازده نفر غذا فراهم كرده است. رزقنا الله و جميع الصائمين. خلاصه اوّل به او گفتم: چرا عجله كردى؟! بگذار مهمانهاى ديگر بيايند. گفت: كس ديگرى نيست. گفتم: اين همه غذا براى ما دو نفر؟! گفت: حالا معلوم مىشود. دو بطرى آب هم آوردند و گذاشتند. بعد پيشدستى را گذاشت جلو بنده. دو كفگير برنج ريخت، و قدرى از آن خورشت‌ها. ما چند قاشق خورديم. نزديك بود بى‌ميل بشويم. سر يك بطرى را باز كرد. نصف ليوان آب به من داد، و من خوردم. به جان عزيز خودم! تا آب از گلو پائين رفت، ديدم گرسنهام. يك نگاهى به من كرد، و يك كفگير برنج ريخت. ما خورديم باز نزديكِ سيرى شد، يك ليوان آب به شرح مذكور به من داد. خلاصه من سه نوبت غذا خوردم. يعنى سه برابر غذايى كه معمولاً

مىخورم. آخر هم آنچنان كه در هميشه و ساير اوقات سيرم، سير نبودم. گفت: حالا فهميدى اين غذاها زيادى نبود؟ راست گفت. بنده به قدر سه نفر خوردم، و او به قدر پنج نفر. بعد به من گفت در دو فرسخى اردبيل چشمهاى است. آنجا چنين آبى دارد، كه آبش محلّل است. [4] منتهى گفت اين آب رازى دارد. به شرط اين كه آب را از سرچشمه بردارند و بخورند. يا آب را در شيشه‌اى بكنند كه هوا نخورد؛ و چندين سال است كه ما نفهميدهايم ناخوشى يعنى چه؟! او قريب هشتاد سال، سن داشت ولى سرخ، و سفيد، و چاق، و...

خوب، نمونه‌اش را كه ديديد و مستوره اين آب‌ها را كه شنيديد. پس اگر بگويند در خزانه و انبار طبيعت، آبى هست كه اگر بخورند دوهزار سال، سه‌هزار سال عمر مىكنند ردّ نكنيد. اگر گفتند خضر، آب حيات خورده است؛ و از خواصّ آب حيات اينست كه هر كه از آن بخورد زندگى زيادى پيدا مىكند، ردّش نكنيد.

به هر حال قبول داريم كه «كُلُّ مُركّبٍ يَنْحَلّ» و قبول داريم كه چهار طبع مخالف سركش كه به قسر با هم جمع گشتهاند، روزى از هم تفرّق پيدا مىكنند. به حكم طبيعت بايد رطوبت غريزيّه تمام شود. آن كه تمام شد، حرارت غريزيّه مىپرد. حرارت غريزيّه كه پريد، آدم مىميرد.

سقراط مىگويد: انسان روى عوامل طبيعى مىميرد. ولى حرارتها و رطوبتها در مزاج مختلف است. يكى رطوبت غريزيّهاش در ظرف صد سال تمام مىشود؛ يكى در ظرف پانصد سال. ماشينى را مىسازند، و مىگويند ما مصالح اين موتور را به طورى قرار داديم كه استعداد كشيدن ده تن بار را دارد. كلفتى آهن ماشين ده تنى به كلفتى آن آهن نيست كه استعداد حمل يك تن بار را هم ندارد. لذا عمر ماشينها را صاحب كارخانه معيّن مىكند. اين چه چيزى است؟ اين امر روى اختلاف مصالح اوّليّه و اجزاء اوّليّه است. حال بشر هم همين طور است.

يك قبيله شيعهاى است كه من اخيراً فهميدهام شيعه هستند. در چهار سال پيش شنيدم چنين قبيلهاى وجود دارد. اين قبيله در سر حدّ افغانستان و پاكستان و تبّت و جاى ديگراست و نامش قبيله «هونْزْ» است. سيّاحان اروپائى و دكترها و پروفسورها رفتهاند و آنجا را ديدهاند. آنها در روزنامهها نوشته‌اند در اين قبيله اگر كسى در سنّ صد سالگى بميرد، مىگويند جوان‌مرگ شد. عمر مردم آنجا الآن بين 180 تا 200 سال است. لذا ساختمان بدنى آن‌ها جور ديگرى است. استخوان‌بندي آن‌ها جور ديگرى است. آب و هوايشان جور ديگرى است. پس وقتى در طبيعت تركيب، اختلاف پيدا شد، مركّب را نمىتوانيم محدود به يك حدّ كنيم، و بگوئيم عمرش اين قدر است

و بيشتر نمي‌شود. كسی كه 100 سال عمر كرده، 200 سال در نظر عقل ممتنع است؟ نه. همينطور مي‌رويم بالا. امتناع عادی هم ندارد. نه محال عقلی است نه محال عادی، بلكه امر عادی اقلّی است.

بنمای رخ كه خلقی واله شوند و حيران بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر

بگشای لب كه فرياد از مرد و زن برآيد كز آتش درونم دود از كفن برآيد

***

فلمّا رأی فی لجة الموت فرخَه علی يا علی عند البلايا تركتنی

قد اشتّله حزنا ثم نادی بحرةٍ و بادرت فی الجنّات نحو الأحبّتی

***

ای نگارين آهوی مشكين من

با تو روشن چشم عالم‌بين من

بابا جان!

فرو بردی ز چشم باب خواب خيز بابا تا از اين صحرا رويم اين بيابان جای خواب ناز نيست

اكبرا بي تو جهان بادا خراب نك به سوی خيمه ليلا رويم ايمن از صيّد تيرانداز نيست

همين طوری كه سر پسر را به بغل گرفته يك وقت ديد خواهرش زينب3 داد مي‌زند: «وا اخيّاه!»

[1] . هود (11): 86

[2] . شرح فارسی شهاب الأخبار، ص 82

روايت ديگر: قَالَ النَّبِيُّ9: أَعْمَارُ أُمَّتِي بَيْنَ السِتِّينَ إِلَی السَّبْعِينَ وَ قَلَّ مَنْ يَتَجَاوَزُهَا. (ارشاد القلوب، ج 1، ص 40)

[3] . عقاب

[4] . منطقه مذكور «ويلا درّه» نام دارد.